

پیانوی روی ویرانی - بیروت - 4 اوت 2020

بیروت

4 اوت 2020 - 14 مرداد 1399

ویدئو



مطالعات زنان

womenstudies

□ پیرزنی که بیاعتنا به نظم از دسترفته، خانه منکوب، آن واقعه که آمد و ترساند و مرگ را رقصاند و با تلی از درهم ریختگی و شرارت رفت. بیاعتنا به همه اینها نشسته است و پیانو میزند. آن هم، نوایی نرم که سکون و خلسه و آرامش را تداعی میکند. چیزیکه این ویدیو را جهانی کرده است، این تناقض است. این هماوردی میان جهان ناآرام و انسانی که آرام میجوید. با جهانی که گویی ذاتش بر ویرانی و عصیان و پیشبینی ناپذیری و رشته کردن پنبه های ذهن آرزومند ماست، چه باید کرد؟ این اساسی ترین پرسش در ذهن فیلسوفانی است که بجای حل صغری کبراهای فلسفی و تحلیلی اندیشیدن، دغدغه انسانی را داشته اند که با رنج میاید و با رنج زندگی می کنند و با رنج می رود. چگونه می توان در جهان ناآرام،

آرام گرفت؟ چگونه باید در تلاطم امواج و سوار بر کشتی شکسته به سکونی رسید که فقط در ساحل می‌توان جست؟ این ویدیو انگار پاسخی به این پرسش است. پیرزنی آنجا نشسته است. آنجا فقط یک موقعیت مکانی نیست، موقعیت زمانی نیز هست. او در میانه جایی نشسته است که یک سوی آن انفجاری عظیم است و سوی دیگرش تن نحیف پیرزنی. یک سوی آن واقعه مرسوم در جهانی که می‌داند برای ویرانی آمده است و سوی دیگرش، انسانی که می‌خواهد زندگی کند. همه تقابل‌ها و همه تضادها رودروی یکدیگرند. هم‌آوردی نابرابری به نظر می‌رسد.

□ فیلسوفان گفته‌اند آنجا که طبیعت می‌ایستد، هنر آغاز می‌شود. صورت کاملتر این سخن شاید این باشد: "آنجا که زیستن تنگ می‌آید، آنجا که هستی طغیان می‌کند، آنجا که هرچه هست دود می‌شود و فرو می‌ریزد و در برابر چشم آدمی جز حروف قاموس مرگ هجی نمی‌شود، تازه آن دوراهی سرنوشت ساز ظاهر می‌شود: زیستن یا مرگ؟

□ مرگ لزوماً دست شستن از زندگی و بدرود با تن نیست. گاه، مرگ، چسبیدن به تن در منتهای تقلاست اما نه برای زیستن که برای روزمرگی برای نمایش مرگ در صحنه زندگی. تقدیس یاس در بزم مزورانه شادی زنده بودن! مردگی متحرک و سیال که همه یاخته‌ها که همه عروق زنده و فعالند اما روح زندگی، مرده است. همان تصویر درختانی که اسکلت‌های بلورآجین را مانند. این مرده بودن زندگان، شیرانه‌ترین تجلی مرگ در حیات آدمی است.

□ انتخاب دیگری اما هست که برخی زندگان، تنها برخی از آنان؛ برمیکزینند. انتخاب زیستن، انتخاب گرم بودن بدن و تداوم نفس کشیدن در کنار زنده بودن روح زندگی. زیستن، آنجا که هستی طغیان می‌کند. ادامه دادن آنجا که آسانترین کار دست شستن است. آنجا که بزرگترین گناه منطق مردگان متحرک، زنده بودن است. نواختن، آنجا که قانون یا ضجه است یا سکوت. نگاه به زندگی نه به مثابه طی کردن مبدا و مقصد که به مثابه رفتن و رفتن و دیدن و باز رفتن و از پا نشستن. به رسمیت شناختن اکنون. تصمیم بزرگ بر سر اینکه بمانم. زندگی کنم. بایستم. نشکنم. بیرون آمدن از مهبل مادر را که کودکان نیز می‌توانند، بیرون آمدن از مهبل رنج در قامت انسان است که نقطه شروع آدمی است.

□ آدمی از جایی شروع می‌شود که تصمیم بگیرد نوای خودش را بنوازد. مستمع نباشد سماع خویش را بکند. مهم نیست چقدر ویران

شده، مهم نیست چقدر ناتوان است. مهم نیست در کجای تاریخ و کجای زمان و کجای جغرافیا است. مهم این است که به آن هیبت سیاه ویرانگر، پوزخند بزند. عاملیت خود را بجای انفعال بنشاند. ریتم و موسیقی را به جای غرش بگذارد. زندگی را و بودن را و آدمیت را به رسمیت بشناسد و همه فلسفه ها را با این جمله به پایان ببرد که: "زندگی را دوست دارم مرگ را دشمن".

این تصویر، تصویر یک پیرزن در لبنان نیست. صدای پیانو نیست. آن سکانس تکراری پیانیستی در میان خرابی و تاریکی، در این فیلم یا آن فیلم نیست. این یکی واقعی است. تصویر آدم جهان امروز است در برابر همه غرش ها، غرش کرونا، غرش جهان رو به گرمی و آلودگی، جهان زور، جهان استبداد و این صدا نیز یک صدای آشناست، صدای آدمی؛ که باید اراده کند برای زندگی برای زیستن برای آدمیت.

https://t.me/akhgar_taghipour/2

#مطالعات_زنان
womenstudies@